

## سازوکارهای روانی برای گریختن از جنبه‌های منفی آزادی بر مبنای دیدگاه اریک فروم در اشعار سیمین بهبهانی

زهرا قنبرعلی باغنی\*  
شهین اوجاق‌علیزاده\*\*

### چکیده

پدیده خودکامگی سازوکار روانی انسان برای فرار از جنبه‌های منفی آزادی در جامعه است. فروم معتقد است انسان برای فرار از رنج تصمیم‌گیری تسلیم قدرتی برتر می‌شود؛ بنابراین، انسان با خودکامگی دچار سه حس متضاد می‌گردد: یا با احساس ناتوانی در برابر قدرت برتر تسلیم می‌شود (مازوخسیم)، یا خودبزرگ‌بینی و احساس تسلط بر دیگران دارد (سادسیم)، و گاه با هم‌زیستی مازوخستی-سادستی با اجتماع ارتباط برقرار می‌کند که به ازدست‌دادن آزادی و استقلال فرد می‌انجامد. در اشعار بهبهانی، نمود این تلاش‌ها با دو رویکرد تسلیم و تسلط در نوع ملایم آن در اجتماع اطراف سیمین نمود پیدا می‌کند. این جستار با روش تحلیلی-توصیفی به بررسی سازوکارهای روانی برای گریختن از جنبه‌های منفی آزادی از دیدگاه اریک فروم در اشعار بهبهانی می‌پردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که سیمین بهبهانی در اشعارش مانند فروم به یک کل نیرومند تسلیم می‌شود که گاه این کل نیرومند معشوق مقدس و گاه سرنوشت (تقدیر مقدر) و گاه معشوق زمینی سیمین است که یارای مقابله با آن را ندارد. همچنین، گاه سیمین در اشعارش با سیطره بر معشوق تا آنجا پیش می‌رود که از خداوند می‌خواهد که با تسلط مطلق بر او بتواند بی‌نهایت وی را رنج و آزار روانی دهد.

**کلیدواژه‌ها:** اریک فروم، سیمین بهبهانی، خودکامگی، سادسیم، مازوخسیم، ویرانگری.

---

\* دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، مرکز تحقیقات زبان‌شناسی کاربردی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی [st.z\\_ghanbaralibaghni@riau.ac.ir](mailto:st.z_ghanbaralibaghni@riau.ac.ir)

\*\* استادیار زبان و ادبیات فارسی، مرکز تحقیقات زبان‌شناسی کاربردی، واحد رودهن، دانشگاه آزاد اسلامی، [alizade@riau.ac.ir](mailto:alizade@riau.ac.ir)

## مقدمه

اریک فروم بحث آزادی را با مطالعه روان‌شناختی انسان از جهت تأثیر متقابل عوامل روانی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تاریخی بر یکدیگر کاویده و با تکیه بر جنبه روانی آزادی، معتقد است انسان در درجه اول موجودی اجتماعی است و مسئله اساسی روان‌شناسی از روابط شخص با دنیا و دیگران منبث می‌شود. به اعتقاد فروم، فهم معنای آزادی منطبق بر درک خوی یا منش انسان، در ارزیابی بحران‌های مربوط به آزادی از جنبه روانی آن راه‌گشای بسیاری از مشکلات روانی- اجتماعی در زندگی عصر حاضر است. او در تحلیل آرای خود، علاوه بر جنبه روانی انسان، جامعه را هم از نظر دور نمی‌دارد. سازوکارهای روانی برای گریز از جنبه‌های منفی آزادی از نظر اریک فروم شامل خودکامگی (سادیسم<sup>۱</sup> و مازوخیسم<sup>۲</sup>)، هم‌زیستی سادیستی- مازوخیستی، و ویرانگری است. سبک فروم جهت تحلیل آزادی بر مبنای بررسی تأثیر متقابل عوامل روانی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تاریخی بر یکدیگر پایه‌گذاری شده است. «اریک فروم نظریه‌پردازی است که در روان‌کاوی اجتماعی، انسان‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی انتقادی، به‌ویژه در زمینه تغییرات اجتماعی و ساخت جوامع انسان‌گرای آینده، بنیان‌گذار بوده است» (آرون، ۱۳۷۶: ۳۰).

این جستار در پی کاوش در سازوکارهای روانی برای گریختن از جنبه‌های منفی آزادی بر مبنای دیدگاه اریک فروم در اشعار سیمین بهبهانی است. همچنین، در این پژوهش به واکاوی آزادی مثبت و منفی از منظر روان‌شناسانه فروم در اشعار بهبهانی پرداخته می‌شود. پایه تحقیق در این پژوهش تحلیل نظریه گریز از آزادی اریک فروم در اشعار سیمین بهبهانی است. روش گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای است که با مقایسه تحلیلی- توصیفی به آن پرداخته شده است. این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش‌هاست که آیا خودکامگی در اشعار بهبهانی بر اساس نظریه فروم از نوع ملایم دیده می‌شود؟ این قدرت برتر در اشعار بهبهانی کیست؟ آیا نمود هم‌زیستی سادیستی- مازوخیستی در کسب خودکامگی در اشعار بهبهانی با نظریه فروم منطبق است؟

## پیشینه پژوهش

مژگان ثروتی، در پایان‌نامه خود با عنوان «بررسی جایگاه انسان در نظریات اریک فروم» (۱۳۷۸)، شناخت انسان در آراء اریک فروم، چگونگی ارتباط فرد با اجتماع و شناخت موقعیت انسان در جامعه معاصر را بررسی کرده است. در مقاله «بازتاب برخی نابسامانی‌های اجتماعی در اشعار سیمین بهبهانی» از عاطفه اقتصادی و علی‌اکبر سام‌خانیانی (۱۳۸۹) نویسندگان با ذکر شواهد شعری بازتابی از نابسامانی‌های اجتماع را بیان کرده‌اند. علی مصباح و محمدعلی

محیطی اردکانی (۱۳۸۹) در مقاله «بررسی مبانی انسان‌شناسی دیدگاه‌های اریک فروم» مبانی انسان‌شناسی مانند اومانیسیم، ماهیت انسان، دین و ازخودبیگانگی را با توجه به معارف اسلامی نقد کرده‌اند. در مقاله «نشانه‌های رشد و تباهی در شعر سیمین بهبهانی براساس نظریه اریک فروم»، حسین زری‌فام و علی دهقان (۱۳۹۳) نمودهایی از رشد را، مانند عشق به زندگی و انسان، و تقابل آن را با تباهی، مانند عشق به مرگ و خودشیفتگی، کاویده‌اند. در مقاله «ماهیت عشق در اشعار سیمین بهبهانی با تکیه بر دیدگاه اریک فروم»، زهرا قنبرعلی باغی و شهین اوجاج‌علیزاده (۱۳۹۶) به بررسی انگیزه‌های عشق‌ورزی و ماهیت آن پرداخته‌اند.

با توجه به بررسی‌های به‌عمل‌آمده، جست‌وجوها نشان می‌دهد که هیچ پژوهش مستقلی با عنوان «سازوکارهای روانی برای گریختن از جنبه‌های منفی آزادی برمبنای دیدگاه اریک فروم در اشعار سیمین بهبهانی» تاکنون صورت نگرفته است. این پژوهش تلاشی برای آشکارساختن جلوه‌گاه متقابل جامعه‌شناسی-روان‌شناسی در اشعار سیمین بهبهانی است.

## روش پژوهش

روش کار در این پژوهش تحلیلی-توصیفی است. در این جستار، با سودجستن از منابع و مآخذ مکتوب در زمینه ادبیات، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی به بررسی سازوکارهای روانی برای گریختن از جنبه‌های منفی آزادی برمبنای دیدگاه اریک فروم در اشعار سیمین بهبهانی پرداخته شده است. داده‌ها از طریق مطالعه کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند.

## ۱. بحث و بررسی

انسان بعد از سیر مراحل احساس فردیت، تجرد و تنهایی، دچار احساس شک، اضطراب و ناامنی می‌شود. اگر این حالت‌ها ادامه یابد، به پریشانی یا به‌عبارت بهتر ناهنجاری‌های روانی می‌انجامد، از این‌رو، برای گریز از این عارضه به جامعه‌پذیری و هم‌بستگی با اجتماع و روابط موجود در آن و هم‌رنگی مکانیکی روی می‌آورد. افراد در این فرآیند، برای اجتناب از شک و اضطراب، به تسلیم به قدرت یا قدرت‌های پیشوا روی می‌آورند.

و چون کاملاً نیاز به تأیید اجتماعی دارند، مایل‌اند خود را با دیگران تطبیق داده آنها را قبول کنند. چنین افرادی مخاطره‌جو نیستند و ابتدا باید از داشتن امنیت آسوده‌خاطر شوند. آنها برای برطرف کردن تردید و شک خود جویای شناخت و تأیید بیرونی هستند. مسئله اصلی این افراد عدم

اطمینان است. جلب رضایت دیگران اغلب برای آنان با پرداخت بهایی گزاف همراه است. آنها همواره بازیگر نقشی هستند که دیگران را خوشحال می‌کند نه خود آنها را (کورکیل بریگس، ۱۳۷۲: ۱۷). فروم معتقد است انسان یا با احساس ناتوانی و حقارت در برابر قدرت تسلیم می‌شود، یا با احساس قدرت و خودبزرگ‌بینی اراده تسلط بر دیگران را دارد و کوشش‌هایی که برای آرام کردن احساس ناامنی و اضطراب انجام می‌دهد، از دو حالت روانی مازوخیسم و سادیسم نشئت می‌گیرد که هر دو از گریز از آزادی و تنهایی و وابستگی به قدرت و قدرت‌طلبی ناشی می‌شود. البته، ذکر این مطلب لازم است که منظور از مازوخیست و سادیست افراد ناهنجار نیست، بلکه محور کلام پیرامون مبحث قدرت‌گرایی در میان عامه افراد هر اجتماع است. «خصایص سادیستی و مازوخیستی شاید در همه کس یافت شوند. کسانی وجود دارند که شخصیتشان به کلی در سلطه این خصایص است و همچنین کسانی هستند که به داشتن این خصایص مشخص نمی‌شوند» (فروم، ۱۳۶۶: ۱۷۴). فروم سادیسم و مازوخیسم را صورت‌هایی از تلاش روانی فرد برای فرار از تنهایی و اضطراب می‌داند. او معتقد است سادیسم با غلبه بر فرد تحت تسلط خود، و مازوخیسم با تسلیم کردن انسان به فرد سادیست (آزارگر) از تنهایی فردی و نفسانی خود می‌گریزد؛ بنابراین، سادیسم و مازوخیسم را پدیده‌ای بیمارگونه، محصول اوضاع اجتماعی و موقعیت وجودی بشر (تنهایی و اضطراب او) به‌شمار می‌آورد. فروم سادیسم و مازوخیسم را صورتی از پرخاشگری انسان می‌داند که خود از تنهایی و اضطراب بشر ریشه گرفته است. به‌نظر او، پیوستن بشر به دیگران از طریق عشق بارور علاج می‌شود. «در عشق‌ورزی تناقضی به وجود می‌آید؛ یعنی دو نفر درحالی‌که تبدیل به واحد می‌گردند باز هم دوگانه باقی می‌مانند» (فروم، ۱۳۹۴: ۵۷). از دیدگاه فروم، در عشق مفاهیم متضاد مانند استقلال و وابستگی و عشق و درد دیده می‌شود. عشق بارور در اشعار سیمین تا آنجا پیش می‌رود که درد عشق برای او هیجان و شادی دارد؛ زیرا لازمه درک لذت و شادی، تحمل درد و سختی پیش از آن است. تا غم نباشد لذت شادی برای انسان عیان نیست:

دلم خون شد ز بی‌دردی خدا! یا!      چو می‌نالم، مگو از ناسیاسی‌ست  
اگر دردی در این دنیا نباشد      کسی را لذت شادی عیان نیست  
چه حاصل دارم از این زندگانی      که گر غم نیست شادی هم در آن نیست!  
(بهبهانی، ۱۳۹۴: ۱۱۷)

در مقابل عشق بارور، عشق غیربارور یا غیرمنطقی (هم‌زیستی مازوخیسم یا سادیسم) وجود دارد که در آن رابطه بین طرفین بر مبنای احترام و منزلت متقابل نیست، بلکه دو شخص به هم وابسته می‌شوند؛ چون توانایی اتکا و وابستگی به خود را ندارند. این عشق، مانند دیگر

تمایلات غیرمنطقی، برپایه کمبود، فقدان باروری و ایمنی درونی است. از نمونه‌های عشق غیربارور در اشعار سیمین می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

گفتم که: «گذارم به پای تو سر تسلیم گفتمی که: «نخواهیم کسی را که سری هست...»

(بهبهانی، ۱۳۹۴: ۱۷۵)

در ابیات ذیل، که اضطراب معشوق باعث آرامش عاشق می‌شود، نوعی عشق نابارور به خواننده القا می‌شود:

افتاده بودم ز پای	دستم گرفتی به مهر
برخاستم تا ز جای	نشناختی دیگرم
آیا پریشانی‌ام	آرامشت می‌دهد؟
این است اگر پس بیا:	اکنون پریشان‌ترم

(بهبهانی، ۱۳۹۴: ۹۹۰)

تمایل به تجربه کردن اتحاد با دیگران را می‌توان در پست‌ترین نوع رفتار نیز دید؛ یعنی «در سادیسم و ویرانگری، همچنین این میل در عالی‌ترین نوع رفتار نیز بروز می‌کند: پیوستگی و احساس مسئولیت مشترک بر مبنای یک فکر یا عقیده» (فروم، ۱۳۸۸: ۱۴۵). فقط «اشخاص یا گروه‌های اجتماعی خاصی را می‌توان مشخصاً سادیست-مازوخیست دانست. ولی وابستگی به صورت ملایم‌تر چنان در فرهنگ اجتماع ما شایع است که فقدان آن از مستثنیات به‌شمار می‌رود» (همان، ۱۸۵). گفتنی است که در این جستار هر آنچه درباره سادیسم و مازوخیسم گفته می‌شود از این نوع ملایم است که ناهنجاری روانی تلقی نمی‌شود.

## ۲. خودکامگی

از دیدگاه فروم، آزادی به دو نوع تقسیم می‌شود: آزادی منفی<sup>۳</sup> و آزادی مثبت<sup>۴</sup>. آزادی منفی بیانگر گریز انسان از تنهایی و تجرد است که ناگزیر به بندهای تازه‌ای تحت عنوان هم‌رنگی ماشینی، قدرت‌گرایی و ویرانگری روی می‌آورد.

«علائق اولیه راه پرورش انسان را بر او مسدود می‌کنند، مانع پرورش عقل و قوای نقاد او می‌شوند و به وی اجازه می‌دهند که خویشتن و دیگر مردمان را فقط به واسطه سهم‌بودن آنها در یک قبیله یا گروه مذهبی یا اجتماعی بازشناسد، نه به‌عنوان موجودات انسانی» (فروم، ۱۳۶۶: ۵۵). این علایق احساس ایمنی و دوری از تنهایی همراه می‌آورند، اما هویت<sup>۵</sup> و استقلال فرد را هم می‌ربایند. از نظر اریک فروم، تسلیم‌شدن انسان در برابر پدیده‌ای به نام عقاید مشترک و

افکار عمومی، در پی دوری از احساس تنهایی و فردیت و شک و احساس ناامنی ناشی از این تنهایی رخ می‌دهد. با واکاوی مباحثی که فروم برای تبیین معنای آزادی منفی ارائه می‌کند، احساس تعلق و وابستگی انسان در جامعه به پدیده‌ای به نام خودکامگی گریزگاه اصلی برای فرار از آزادی انتخاب و استقلال است. این احساس تسلیم در برابر عقیده عمومی خود نشان از ناتوانی فرد و «عدم اعتماد به نفس»<sup>۶</sup> برای انتخاب و عمل است؛ بنابراین، تسلیم قدرتی می‌شود که آن را برتر می‌پندارد و خود را از رنج تصمیم‌گیری رها می‌کند. در جوامع صنعتی استقلال و آزادی انسان به اسارت زندگی و تکنولوژی جدید درآمده است. در چنین جوامع پر از تنش و اضطراب «انسان باید اعتماد به نفس و سلامت روحی خود را از دست ندهد تا بتواند در برابر رشد نظام‌های توتالیتر و ضدآزادی مقاومت به خرج دهد و در کار مبارزه تصویر سازگاری از جهان بسازد که با خرد و عشق به زندگی و آزادی انسان عجین باشد»<sup>۷</sup> (فروم، ۱۳۸۰: ۵).

بهبهانی به خودکامگی حاکمان و اوضاع کشور در سال‌های دهه بیست و بعد از آن، که نابسامان و آشفته بود، بدبین است.

محروم‌ترین طبقه شهری، جمعیت حاشیه‌ای شامل خدمتکاران، شبگردها، کارگران نیمه‌وقت، گدایان و روسپیان و دزدان بود. اینان که از قبل نیز تهیدست‌ترین مردم شهرها بودند، با کاهش درآمد روبه‌رو شدند. در دوره رضاخان، زنان از حق رأی برخوردار نشدند و جنبش‌های زنان از خودجوشی و فعالیت و سرزندگی چندانی برخوردار نبود (حسن‌لی، ۱۳۸۵: ۸۹).

بهبهانی اولین اشعارش را در این دهه سرود؛ بنابراین، اوضاع جامعه در ناامیدی حاصل از قدرت‌طلبی و خودکامگی حاکمان آن دوره در سروده‌های او تأثیر بسزایی داشت.<sup>۸</sup> بهبهانی در باب خودکامگی که بر زندگی بشر سایه افکنده است، با استفاده از داستانی نمادین که آن را با طنز درآمیخته است باب سخن می‌گشاید. او نگرش خود را درباره این سلطه‌جویی به نادانی و ناتوانی در مقابل خودکامگان (حکومت پهلوی) مربوط می‌داند. بهبهانی در ابیات ذیل الاغ را نمادی از نادانی افراد اجتماع می‌داند که براساس تناسخ نسل در نسل در وجود اشخاص دست به دست شده است، ولی اکنون در وجود او دیگر قدرت گذشته را ندارد و پای فرارش لنگ می‌زند. این نادانی با شقاوت دشمن یکی شده است، اما وجود سیمین مدام ندای آزادی از دست خودکامگان سر می‌دهد:

اینک الاغ کودکی من	روحش حلول کرده درین تن
دیگر نه تیزبوی و نه توسن	در من شکسته پای فرارش
بیگارگیر شوخ زمانه	دارد به رهبری م بهانه
از پی کشانده جان و تنم را	در راه پُر ز خاره و خارش
آه! این ستور کودکی من	خو کرده با شقاوت دشمن-
زنده‌ست در ضمیر نهانم	گیرم که مرده نسل و تبارش
اکنون بگو که آن دم فرخ	در من دمَد ز نو به تناسخ
آزاده‌وار جانِ شریفی	آزادگی مدام شعارش

(بهبهانی، ۱۳۹۴: ۱۰۴۶-۱۰۴۷)

شاعر با اشاره به ناتوانی الاغ در برابر صاحبش مستقیماً ناتوانی و عدم آزادی مردم جامعه را بیان می‌کند. در بیت بعد، به سلطه‌جویانی اشاره می‌کند که با کشاندن افراد در راهی پر از خار و خاشاک طلب رنج دیگران را دارند. در بیت آخر نیز آرزوی تناسخ<sup>۱۱</sup> دارد، تناسخی که او را به مفهوم والای انسان آزاده بازگرداند، انسانی که مقهور هیچ قدرتی نیست.

#### ۱.۲. مازوخیسم

فروم سائق فرد را در مازوخیسم احساس تنهایی و ناتوانی تحمل‌ناپذیر می‌داند که «شخص می‌کوشد تا با ازدست‌نهادن نفس فردی (از لحاظ روانی، نه از نظر فیزیولوژیک) بر این احساس چیره شود. راهی که می‌گزیند خوارداشتن کامل خویشتن و رنج‌بردن است» (همان، ۱۶۷). در بررسی اشعار سیمین بهبهانی، او گاهی در مقابل معشوق آسمانی، گاه تقدیر مقدر، و گاه نیز در برابر معشوق زمینی خود را خوار می‌کند و این خواری در مقابل معشوق زمینی سبب ازدست‌رفتن آزادی او می‌شود.

#### ۱.۱.۲. تسلیم در مقابل سرنوشت (تقدیر مقدر)

وابستگی ناشی از مازوخیسم در جلوه‌هایی از احساس حقارت، عشق،<sup>۹</sup> و وفاداری خود را نشان می‌دهد و با تسلیم در برابر دیگری به‌منزله قدرت برتر عملی می‌شود. بهبهانی این وابستگی و تعلق خاطر به دیگری را در زندگی تجربه کرده و با خوارداشتن و طلب رنج، فردیت و آزادی خود را از دست می‌دهد:

با من مَورَز مهر و مکن یاری	من از تو جز شکنجه نمی‌خواهم
دیوانه‌ام، چه چاره کنم؟ دل را	جز دردمند و رنجه نمی‌خواهم

(بهبهانی، ۱۳۹۴: ۱۰۷)

فروم می‌گوید:

کوششی که برای غلبه بر احساس ناتوانی از راه نابودکردن نفس فردی به کار می‌بریم تنها یک جنبه‌ناشی از تلاش‌های مازوخیسم است. جنبه‌دیگر آن است که بکشیم تا جزئی شویم از کل نیرومندتری که برون از ماست، و بخواهیم خویشتن را در آن غرقه سازیم. این قدرت برونی ممکن است یک شخص یا یک مؤسسه، خدا، ملت وجدان یا وسواسی روانی باشد. اما به هر حال، وقتی از اجزای قدرتی محسوب شدیم که احساس تزلزل‌ناپذیر و ابدی و فریابست، در نیرو و جلال آن سهیم می‌شویم، نفس فردی و نیرو و غرور خود را بدان تسلیم می‌کنیم، تمامیت خویش را به‌عنوان یک فرد از دست می‌دهیم، از آزادی خود می‌گذریم (فروم، ۱۳۶۶: ۱۶۸).

این کل نیرومندتر گاه در نظر سیمین سرنوشت مقدری است که کسی را یارای مقابله با قدرت آن نیست و جز فرودآوردن سرتسلیم در برابر آن، چیز دیگری نمی‌تواند تسلی‌خاطر آشفته و پریشان‌انسانی باشد که فردیت خود را از دست داده و شک و اضطراب آرام از او ربوده است:

برگ پاییزم ز چشم باغبان افتاده‌ام،	خوار در جولانگه باد خزان افتاده‌ام
اشک ابرم کاین چنین بر خاک ره غلتیده‌ام	واژگون‌بختم ز چشم آسمان افتاده‌ام
قطره‌ای بر خامه تقدیر بودم روسیاه	بر سپیدی‌های اوراق زمان افتاده‌ام

(همان، ۲۴۳)

سیمین قدرت سرنوشت را در ضمن داستانی از زندگی دهقانی شرح می‌دهد که کشتزارش را آفت زده و از سر فقر و نداری (به‌همراه همسر و پسرش) مجبور به ترک دیار خود شده است:

در پیش، سرنوشت پر از ابهام	در پی، غم گذشته محنت‌بار
شش پای پینه‌بسته بی‌پاپوش	می‌کوفت روی جاده ناهموار

(همان، ۵۲)

#### ۲.۱.۲. کل نیرومند (معشوق مقدس)

همان‌طور که گفته شد، احساس حقارت از وجوه برجسته تمایز تلاش‌های مازوخیست است که به شخص کمک می‌کند از احساس تنهایی و ناتوانی بگریزد. فردی که احساس ناتوانی و تنهایی می‌کند «در جست‌وجوی کسی یا چیزی است که با آن حلقه‌ای برقرار کند و در آن بیاویزد؛ دیگر نمی‌تواند خودش باشد؛ دیوانه‌وار به هر در می‌زند که بار نفس منفرد خویش را زمین‌گذارد و از آن خلاصی یابد، باشد که دوباره احساس ایمنی کند. مازوخیسم وسیله‌ای است برای رسیدن به این هدف» (فروم، ۱۳۶۶: ۱۶۴). بهبهانی برای تبیین احساس وابستگی و تعلق به معشوق چنان از ناچیزی خود دم برآورده است که خود را هیچ و پوچ می‌داند و معشوق را - که به تعبیر فروم «کل نیرومندتر» است - دریای ژرفی می‌داند که وجود شاعر ما در برابر این معشوق مقدس قطره‌ای بیش نیست:



بی تو هیچم، هیچ! - همچون سال، بی ایام خویش  
 بی تو پوچم، پوچ! - همچون پوست، بی بادام خویش...  
 در تو خواهم خفت، همچون قطره در دریای ژرف  
 در تو خواهم جُست، هم آغاز و هم فرجام خویش  
 (بهبهانی ۱۳۹۴: ۴۶۴)

در جایی دیگر نیز خود را آهووشی می‌داند که در دام عشق افتاده و از معشوق درد و رنج اسارت را خواهان است:

سر در کمند تو دارم  
 در من بپا کز کمندت  
 آه ای خداوند نخجیر  
 هرگز می‌ادم رهایی  
 ای همچو تندیس رومی  
 از آرمان آفریده  
 در بیکران خیالم  
 شهزاده ناکجایی  
 (همان، ۸۵۴)

### ۳.۱.۲. تسلیم در مقابل معشوق زمینی

بنابر نظریهٔ اریک فروم، کل نیرومندتری که انسان تسلیم آن می‌شود و خود را در آن مستحیل می‌کند، ممکن است شخص، خدا، ملت و هر چیز دیگری باشد که فرد به آن وابسته می‌شود و فردیت نفس و آزادی خویش را در بند اسارت آن گرو می‌گذارد تا از این طریق بتواند بر وحشت تنهایی و ناامنی فائق آید. در نمونهٔ زیر، بهبهانی احساس وابستگی و ناتوانی خود را در مقابل معشوق زمینی بیان می‌کند و نه تنها حاضر است در طلب او درد را تحمل کند، بلکه مرگ را با رضایت می‌پذیرد:

به هجر کرده دلم خو، طمع ز وصل بریدم  
 که درد عشق تو را خوش تر از دوی تو دارم  
 به خامشی هوس سوختن، چو شمع نمودم  
 به زندگی طلبِ مردن از برای تو دارم  
 (بهبهانی، ۱۳۹۴: ۱۵۸)

این احساس وابستگی و تعلق برای بهبهانی به اندازه‌ای عمیق است که شاعر سر آن ندارد که دل از این غم و رنج بزدايد، بلکه دلش را هم تهدید می‌کند که اگر با این غم مدارا نکند آن را از سینه بیرون می‌کند:

از دل چرا بیرون کنم، این غم که من دارم ازو؟  
 دل، را نسازد گر به غم، از سینه بیرونش کنم  
 (همان، ۱۹۹)

سیمین در ابیاتی دیگر خودش را عاشق و شوریده‌ای می‌داند که از همه چیز دست کشیده و انگشت‌نمای تمام شهر شده است و تا آنجا پیش می‌رود که حتی خودش را از دیوانگان شهر نیز دیوانه‌تر می‌داند. شاعر با وجود اینکه مقام و مرتبهٔ بالایی در سرودن غزل (نیمای غزل)<sup>۱۰</sup> دارد، در مقابل معشوق خود را تحقیر می‌کند و برای او به پست‌ترین مرتبه (گدایی) تنزل پیدا می‌کند:

شوریده آزرده دل بی‌سروپا من در شهر شما عاشق انگشت‌نما من  
دیوانه‌تر از مردم دیوانه اگر هست جانا، به خدا من... به خدا من... به خدا من  
شاه همه خوبان سخنگوی غزل‌ساز اما به در خانه عشق تو گدا من  
(بهبهانی، ۱۳۹۴: ۳۴۶)

گاه به معشوق سنگ‌دل خویش می‌گوید که اگر با او مهربانی کند یا حتی خنده و نگاهی (کمترین لطف) نصیب او کند، حاضر است جانش را برای او بدهد:

با قهر چه می‌کشی مرا من کشته مهربانی‌ام یک خنده و یک نگاه بس تا کشته خود بدانی‌ام  
(همان، ۱۱۴۰)

شاعر با ارتباط سمبلیک با معشوق آسمانی، معشوق زمینی، دین<sup>۱۱</sup> و حتی مادر می‌تواند ارتباط میان آنها را گسترش دهد. «البته، اغلب چند شکل اتحاد توأم می‌شوند، و گاهی صورت وجدآور و مهیج به خود می‌گیرند، مانند حالاتی که در بعضی از ادیان یا موقع جنگ در مردم دیده می‌شود» (فروم، ۱۳۸۸ الف: ۱۴۵). گاه این ارتباط توأم با دل‌آزردگی و سوختن در مقابل دوست و محبوب است:

دل آزرده چون شمع شبستان تو می‌سوزد چه غم دارم؟ که این آتش به فرمان تو می‌سوزد...  
خیالش می‌نشیند در تو امشب ای دل‌عاشق! مکن این آتش‌افشانی، که مهمان تو می‌سوزد...  
سراب دلفریب عشق و امیدی، چه غم داری؟ که چون من تشنه‌کامی در بیابان تو می‌سوزد  
(بهبهانی، ۱۳۹۴: ۱۷۴-۱۷۳)

## ۲.۲. سادیسم

خصوصیت بارز فرد سادیست از نظر فروم قدرت‌طلبی و اراده تسلط بر دیگری یا دیگران است تا از این طریق امنیت روانی خود را تأمین کند: «در بحث ما، آرزوی قدرت از جنبشی درونی و غیرمعقول سرچشمه می‌گیرد که هدفش تحکم بر دیگران است» (فروم، ۱۳۶۶: ۱۶۲).

شخصیت‌های اقتدارگرا فراوان‌اند، همه ما کم‌وبیش قدرت‌طلبیم و به‌طور آگاهانه یا نیمه‌آگاه، حیل‌های سلطه‌جویی را از آغاز تا پایان زندگی‌مان دنبال می‌کنیم تا حیات واقعی‌مان را مخفی نموده و در این فرآیند، خود و هم‌نوعانمان را به سطح اشیاء تنزل دهیم تا بتوانیم بر آنها کنترل داشته باشیم (قاسمی و برندگی، ۱۳۹۰: ۲۵).

بهبهانی در یکی از اشعار خود به نام «دیوانگی» از سلطه‌جویی بر یار خود و اقتدارطلبی‌اش داد سخن می‌دهد. آرزوی سیطره بر دیگران در این شخصیت مقتدر چنان است که از خداوند تمنای یاری دارد که با قدرت و تسلط مطلق بر او بتواند تا بی‌نهایت محبوب را رنج دهد! البته، منظور رنج و آزار از جنبه روانی است. قدرت‌طلبی او به‌حدی است که از خداوند می‌خواهد اگر این یار از بند او برهد دیگری را برای آزار برساند:

یا رب مرا یاری بده تا خوب آزارش کنم  
 از بوسه‌های آتشین، وز خنده‌های دلنشین  
 در پیش چشمش ساغری، گیرم ز دست دلبری  
 بندی به پایش افکنم، گویم خداوندش منم  
 گوید میفزأ قهر خود، گویم بکاهم مهر خود  
 هر شامگه در خانه‌ای، چابک‌تر از پروانه‌ای  
 چون بینم آن شیدای من، فارغ شد از سودای من  
 گیسوی خود افشان کنم، جادوی خود گریان کنم  
 چون یار شد بار دگر، کوشم به آزار دگر

هجرتش دهم، ز جرتش دهم، خوارش کنم، زارش کنم  
 صد شعله در جانش زخم، صد فتنه در کارش کنم  
 از رشک آزارش دهم، وز غصه بیمارش کنم  
 چون بنده در سودای زر، کالای بازارش کنم  
 گوید که کمتر کن جفا، گویم که بسیارش کنم  
 رقصم بر بیگانه‌ای، وز خویش بیزارش کنم  
 منزل کنم در کوی او، باشد که دیدارش کنم  
 با گونه‌گون سوغندها، بار دگر یارش کنم  
 تا این دل دیوانه را، راضی ز آزارش کنم  
 (بهبهانی، ۱۳۹۴: ۳۰۰-۳۰۱)

همان‌طور که مشاهده می‌شود، سیمین چنان آرزوی قدرت دارد که می‌خواهد، پس از برآورده شدن خواسته‌اش، فردی که شاعر بر او سلطه یافته است گریزی از ید قدرت سیمین نداشته باشد و هرچه بخواهد او را رنج دهد. این نوع قدرت‌طلبی، که ناشی از احساس نیاز فرد به تسلط بر دیگران و لذتی است که از آن نصیب فرد می‌شود، در اصل از نیاز خود فرد قدرت‌طلب به آن دیگری برمی‌آید. قدرت‌طلب به وجود او برای ابراز هویت ناتوان خود نیاز دارد تا از راه سلطه‌جویی بر دیگری به ارتباط و هم‌بستگی و دوری از ناامنی دست یازد و این به معنی از دست دادن آزادی فرد در راه دستیابی به هویت واقعی است. فروم در این باره معتقد است:

در جمله من (فاعل) چیزی (مفعول) دارم، تعریف «من» با داشتن شیء انجام پذیرفته است. فاعل «خود من» نیست، بلکه «منی است که چیزی دارد». ثروت من تشکیل‌دهنده خود من و هویت من است که «من منم زیرا X را دارم». X نمایانگر کلیه اشیاء طبیعی و کسانی است که من به وسیله نیروی خود با آن مربوط می‌شوم تا بر آنها تسلط داشته باشم و برای همیشه از آن خود کنم (فروم، ۱۳۸۸ الف: ۱۰۶).

از جنبه اجتماعی، مفهوم هویت در چارچوب قدرت معنا می‌شود و از منظر قرآن کریم کسب قدرت یا تمایل به برخورداری از حمایت‌های قدرت زمینه‌ساز اصلی تمسک به غیر خداست (یس / ۷۴)؛ بنابراین، فرآیند تکوین قدرت از طریق گزینش، پذیرش و حفاظت از نظام قدرت دینی به وسیله مردم تحقق می‌یابد. در حالی که اریک فروم برخلاف این معتقد است: «احساس هویت بر مبنای بهره‌جویی از قوای خود شخص سبب نیرومندی است، در حالی که هر نوع هویت مبتنی بر گروه موجب تابعیت و در نتیجه ضعف است» (فروم، ۱۳۹۴: ۹۷).

### ۳. هم‌زیستی سادیستی - مازوخیستی

براساس رهیافتی که فروم در بررسی نقش قدرت در خوی سادیست و مازوخیست پیرامون گریز از احساس تنهایی و جست‌وجوی ایمنی روانی فرد در اجتماع به ما ارائه می‌دهد، فرد ضمن برقراری ارتباط با اجتماع به دو رویکرد قدرت و سلطه‌جویی بر دیگران به‌همراه رنج‌دادن آنان یا پذیرش تسلط دیگران بر خود با حقارت و تسلیم متمایل می‌شود. این عملکردها به ازدست‌رفتن آزادی و استقلال منجر می‌شود. افراد دارای خوی سادیسم و مازوخیسم همواره به هم وابسته‌اند.

میل به وابسته‌بودن و رنج‌بردن مخالف میل به تفوق‌یافتن و سبب‌رنج‌شدن است. اما از نظر روان‌شناسی، هردو استعداد از یک نیاز اصلی نتیجه می‌شوند و از ناتوانی فرد برای تحمل مجرد و ضعف سرچشمه می‌گیرند. پیشنهاد می‌کنم هدفی را که سادیسم و مازوخیسم هردو بر آن استوارند هم‌زیستی بنامیم. در این معنای روان‌شناسی، هم‌زیستی عبارت است از اتحاد دو نفس منفرد با یکدیگر (یا یک نفس با هر قدرتی خارج از آن)، بدین‌نحو که هردو تمامیت نفس را از دست بدهند و کاملاً به یکدیگر وابسته شوند. سادیست و مازوخیست هردو به طرف خود نیازمندند... سائق هم‌زیستی با فرد دیگر همیشه ناتوانی فرد برای تحمل تنهایی نفس منفرد اوست. اینجاست که ثابت می‌شود چرا تمایلات سادیستی و مازوخیستی پیوسته در یکدیگر می‌آمیزند (فروم، ۱۳۶۶: ۱۷۰).

به‌بهانی این نیاز هم‌زیستی را از زبان مردی بیان می‌کند که با وجود اعتقاد او به اینکه همسرش تنها کسی است که در کنارش آرامش و امنیت خود را درمی‌یابد، خود را هم تکیه‌گاه همسرش می‌داند که از قدرتمندی و سلطهٔ مرد در خانواده حکایت دارد:

مرا امشب ای زن، دمی هم‌زبان شو	که تا قصهٔ درد خود بازگویم
تو را گویم آن غم که با کس نگفتم	که گر راز گویم به همراز گویم
تو را دانم ای زن گر افتد گزندی،	پناهی نداری مگر بازوانم

(به‌بهانی، ۱۳۹۴: ۷۴)

در نمونهٔ مذکور اتفاق دو نفس منفرد را مشاهده می‌کنیم که یکی (زن) تسلیم قدرت، و دیگری (مرد) تسلط‌جویانه پناه همسرش است و این امر احساس غرور او را تقویت می‌کند. در شاهد بعدی، طلب رنج (مردن) از علائم مازوخیسم و طبق خواستهٔ طرف مقابل به دشوار مردن (رنج‌دادن) نشان آن است که طرف مقابل از آن آزار، احساس تفوق و لذت می‌کند:

بگذار که در حسرت دیدار بمیرم	در حسرت دیدار تو بگذار بمیرم
دشوار بود مردن و روی تو ندیدن	بگذار به دلخواه تو دشوار بمیرم
بگذار که چون نالهٔ مرغان شباهنگ	در وحشت و اندوه شب تار بمیرم

(همان، ۳۳۴)

تمایل به تجربه کردن اتحاد با دیگران را می‌توان در پست‌ترین نوع رفتار نیز دید؛ یعنی در سادیسم و ویرانگری. سادیسم (دیگر آزاری) است. این دو مورد (سادیسم و مازوخیسم) پیوندهایی هستند که به یکپارچگی نمی‌رسند (فروم، ۱۳۸۸ ب: ۴۲-۴۳). سیمین در مقابل معشوقی که بی‌توجه از کنار او در حال گذر است هزاران بار تعظیم می‌کند تا مبادا رفتار تنهایی گردد:

نسیم شوق تو چون گل به لرزه‌ام افکند  
برابرت سر فرمان فرود می‌آرم  
ولی چه سود؟ که بی‌التفات می‌گذری  
هزار مرتبه گر سر به خاک بگذارم  
به انتظار قدم‌رنجه‌کردنی، چشمم  
به راه ماند و نبود این قدر سزاوارم...  
(بهبهانی، ۱۳۹۴: ۱۹۵)

فروم سادیسم و مازوخیسم را سازوکارهای دفاعی فرد برای فرار از تنهایی و اضطراب می‌داند. او معتقد است سادیست با غلبه بر فرد تحت تسلط خود، و مازوخیست با تسلیم شدن به فرد سادیست (آزارگر) از تنهایی فردی و نفسانی خود می‌گریزد؛ بنابراین، سادیسم و مازوخیسم را پدیده‌های بیمارگونه، محصول اوضاع اجتماعی و موقعیت وجودی بشر (تنهایی و اضطراب او)، به‌شمار می‌آورد. گاهی رابطه به عشق سادیسمی و مازوخیسمی تبدیل می‌شود. لذت و شادی را عموماً با شادی همراه با عشق یکسان می‌دانند. در حقیقت، بسیاری از افراد عشق را تنها منبع شادی تلقی می‌کنند، اما در عشق بارور و غیربارور نیز، مانند سایر فعالیت‌های انسان، تناقض وجود دارد و ممکن است در کنار شادی و لذت غم و سختی نیز دیده شود. عشق بارور نزدیک‌ترین رابطه بین دو شخص است که در آن منزلت و احترام هریک محفوظ است و «دلالت بر توجه، مسئولیت، احترام و شناخت می‌کند» (فروم، ۱۳۹۴: ۵۷-۵۸).

در پایان این مبحث، یادآوری این نکته خالی از فایده نیست که تلاش‌های سادیسمی-مازوخیسمی در هر اجتماعی نمود می‌یابد و این ویژگی‌های روانی در هر اجتماعی به وقوع می‌پیوندد. آنچه مقصود این بخش از مقاله پیش‌رو است، عبارت است از شرح این خو در نوع ملایم آن، که پیش از این ذکر شد. این وابستگی‌ها به‌صورت ملایم در فرهنگ اجتماع شایع است.

## ۴. ویرانگری

احساس ویرانگری و تخریب، مانند بقیهٔ مواردی که تاکنون برشمردیم، با انگیزهٔ گریز از احساس ناتوانی شکل می‌گیرد و به نابودی دیگران یا حتی خود فرد می‌انجامد. فرض ما این بود که حس تخریب‌گریزی است از احساس غیرقابل تحمل ناتوانی تا بدین ترتیب هر چیزی که ممکن است شخص با آن طرف مقایسه قرار گیرد از میان برداشته شود. ولی به‌سبب

نقش عظیم تمایلات تخریبی در رفتار آدمی، این تعبیر توجیهی کافی به نظر نمی‌رسد. تجرد و ناتوانی فرد موجد دو سرچشمه دیگر حس تخریب، یعنی اضطراب و ایجاد سد در برابر زندگی است... هرگاه منافع حیاتی فرد (اعم از مادی و عاطفی) مورد تهدید واقع شدند، اضطراب پدید می‌آید و تمایلات تخریبی شایع‌ترین عکس‌العمل در برابر این اضطراب‌اند. این تهدید ممکن است محدود به وضعی خاص و اشخاص معین باشد که در این حال حس تخریب متوجه این افراد می‌گردد، یا ممکن است به صورت اضطرابی دائم و احياناً ناهشیار درآید و از احساس دائمی خطر در برابر جهان برون سرچشمه گیرد (فروم، ۱۳۶۶: ۱۹۱).

در نظریه فروم، وقتی فرد در برقراری ارتباط و وابستگی اجتماعی با سدی مواجه شود که اجازه به فعلیت‌رسیدن خودانگیخته قوای حسی، هیجانی و فکری را به او ندهد، با دو مسئله تنهایی، که موجد احساس ناامنی است، و سدشدن راه بسط آزاد خود روبه‌رو خواهد شد که سبب اضطراب می‌شود؛ بنابراین، این انرژی که در جهت فعلیت‌یافتن قوای درونی فرد است به زوال می‌گراید و به تخریب میل می‌کند. این حس تخریب در افراد متفاوت است؛ یعنی گاه به صورت عناد علیه دیگران و گاهی نیز علیه خود فرد نمود می‌یابد. امروزه، حس تخریب در وجود افراد بسیاری از جوامع لانه دارد که تحت دلیل تراشی‌های گوناگون مستتر است. شاعر مورد بحث ما نیز همچون این افراد در روان خود میلی به تخریب دارد که با زبان شعر و ادیبانه این احساس را بیان کرده است. بهبهانی در مقابل ظلم و ظالم احساس تخریب و ویرانگری دارد؛ زیرا هم‌نفس او به خصم و خود او به خنجر برنده و زهرآگین در مقابل هم‌نفس مبدل شده است:

هم‌نفس، هم‌نفس، مشو نزدیک!	خنجرم، آبداده از زهرم
اندکی دورتر! که سر تا پا	کینه‌ام، خشم سرکشم، قهرم...
لب منه بر لبم! که همچون مار	نیش در کام خود نهان دارم:
گره بغض و کینه‌ای خاموش	پشت این خنده در دهان دارم...
خنجرم، خنجری که تیزی خویش	بر دل خصم خیره بنشانم
آتشم، آتشم که آخر کار	خرمن جور را بسوزانم

(بهبهانی، ۱۳۹۴: ۳۲)

در جایی دیگر نیز خشم و میل به تخریبی را شرح می‌دهد که در وجودش جریان دارد. شدت این احساس تا آنجاست که بهبهانی در خیال خود عشق و دوستی را به‌مثابه فرد مجسم و او را نابود می‌کند:

عشقت ز دل خون‌شده‌ام دست نمی‌شست	من گشتمش امروز بدین عذر که مستم
در پای کشم از سر آشفتنگی و خشم	روزی اگر افتد دل سخت تو به‌دستم

(همان، ۱۵۳)

گاهی اراده ناپودی و تخریب در اندیشهٔ بهبهانی در وجود یک شخص خلاصه نمی‌شود و او، با وجود ناتوانی و عجز از اقدام، زبان به کنایه می‌گشاید و خشم خود را به توده‌های یخ تشبیه می‌کند تا با آب شدن آن یخ‌ها، دشمنان، که شاعر آنها را به دلیل بی‌خبری‌شان از خشم او، آنان را خفتگان می‌نامد، در سیلی خروشان و سهمگین مدفون شوند:

این توده‌های یخ را، گر آفتاب گیرد	سامان خفتگان را، یکباره آب گیرد
خشم سپید گردون، در انجماد، مدفون	سیلی شود خروشان، راه شتاب گیرد
فریاد سهمگینش، سیمای پُر زچینش	از دل قرار دزدد، از دیده خواب گیرد

(همان، ۴۷۵)

### نتیجه‌گیری

شعر سیمین آیینۀ تمام‌نمای جامعه‌ای نابسامان است که دشواری زندگی و فقر اجتماعی مردم (در دورهٔ پهلوی) سیمین را بر آن داشته است که تصویر این خودکامگی (در حد ملایم) را هر چه صریح‌تر و رساتر به گوش همگان برساند. فروم در مازوخیسم احساس تنهایی فرد را تحمل‌ناپذیر می‌داند؛ بنابراین، فرد راهی جز خوارداشتن کامل خویشتن و رنج‌بردن سراغ ندارد. بهبهانی در اشعارش در برابر قدرت برتر از خودش (معشوق) تسلیم می‌شود و با خوارداشتن خود، آزادی و فردیت خویش را از دست می‌دهد. اما گاه این قدرت نیرومند سرنوشت مقدری است که در برابر آن تسلیم می‌شود. فروم در انگارهٔ سادیسم معتقد است که فرد از طریق اعمال قدرت بر دیگران قصد دارد امنیت روانی خود را تأمین کند. در شعر بهبهانی گاه این حس تسلط تا آنجا پیش می‌رود که شاعر قصد حاکمیت بر معشوق خویش دارد و اگر محبوب از او بگریزد قصد آزارش می‌کند. در نهایت، این احساسات به تخریب و ناپودی افراد منجر می‌شود.

بر مبنای نظریهٔ فروم دربارهٔ تسلیم، تسلط و تسلیم-تسلط (سادیسم-مازوخیسم) این ویژگی‌ها در حد ملایم در اشعار اجتماعی و عاشقانهٔ بهبهانی دیده می‌شود که گاه به تخریب منجر می‌شود. سیمین رنج و سختی را بر زندگی افراد طبقهٔ پایین جامعه مقدر می‌داند و به فقر و تنگدستی مردم اجتماع اشاره می‌کند. بهبهانی با آگاهی ژرف به این نکته که جامعه در رنج و سختی، فقر و تنگدستی به سر می‌برد، سعی کرده است این تصویر را واضح‌تر و گیراتر نمایان کند و سربلند از پس این مهم برآمده است.

## پی‌نوشت

۱. «اصطلاح سادیسم نخستین بار در قرن هیجدهم به کار رفت. در آن زمان کنتی به نام Marquis de Sade در ارتش فرانسه خدمت می کرد که از عشق‌بازی‌ها و هوس‌رانی‌های او داستان‌های بسیار گفته‌اند. وی در مجالس عیش و عشرتی که به پا می‌داشت زنان را با سبعتی خاصی داغ می‌کرد و شلاق می‌زد و از زجر آنان لذت می‌برد و از آزار هم سرخویش نیز دریغ نداشت. لویی پانزدهم این کنت را به‌خاطر رفتار ناهنجارش چندین بار به زندان افکند، ولی زندان نه‌تنها بیماری او را درمان نکرد، بلکه بر شدت آن افزود. چنان‌که «کنت» پس از رهایی، از راه‌های بدتری عادت خود را بروز می‌داد. اطباء آن روز فرانسه بر آن شدند که او را مورد معاینه پزشکی و روانی قرار دهند و آنگاه به این نتیجه رسیدند که آقای کنت دچار اختلال روانی است و او را روانه بیمارستان ساختند. از آن پس افرادی که دچار چنین حالت روانی با شند مبتلایان به بیماری سادیسم خوانده می‌شوند. به‌طور کلی، هرگاه تمتع جنسی با زجر و شکنجه طرف همراه باشد زجردهنده دچار سادیسم است. برای این لفظ واژه فارسی مرادف و معادلی که بتواند معنی دقیق آن را برساند نمی‌توان یافت. ولی برخی، تعبیراتی از سادیسم به دست داده‌اند که به‌نظر ما نارساست» (میثمی، ۱۳۴۲: ۷۲).
۲. «ساخر مازوخ»، نویسنده مشهور قرن نوزدهم در آلمان، اغلب از زنانی در داستان‌هایش یاد می‌کند که آزاردوست و زجرطلب بوده‌اند و نیاز جنسی را بدین‌گونه ارضا می‌کرده‌اند. اصطلاح مازوشیسم از نام او گرفته شده است: مازوشیسم عکس کیفیت سادیسم است، به این صورت که یک مازوشیست از شکنجه‌شدن و زجربردن خود لذت جنسی می‌برد و به‌معنای جامع کلمه، نیاز جنسی او جز با تحقیر و آزار چه به‌وسیله خود چه با دست دیگران برآورده نمی‌شود. فروید معتقد است هنگامی که پدر و مادر به کودک اجازه انجام کارهایی را که از آن نیاز جنسی خود را برمی‌آورد نمی‌دهند، واپس‌زدگی ایجاد می‌شود که به‌تدریج افزون می‌گردد و در بزرگی به صورت انحراف مازوشیسم تظاهر می‌کند (همان).
۳. آزادی در معنای منفی آن؛ یعنی «آزادی از چیزی»، در اینجا یعنی آزادی از تصمیم‌گیری و وانهادن مسئولیت آن برعهده عقل سلیم که در نظر فرد همان عقیده عمومی است.
۴. آزادی در معنای مثبت آن؛ یعنی «آزادی برای انجام کاری» که در اینجا به‌معنای حفظ آزادی توسط فرد برای انتخاب عمل است. به عبارت دیگر «آزادی مثبت عبارت است از فعالیت خودانگیخته مجموع تمامیت‌یافته شخصیت» (فروم، ۱۳۶۶: ۲۶۳).
۵. واژه «هویت» یا (identity) در زبان لاتین از identitas اخذ شده که ریشه آن iden به‌معنی «مشابه و یکسان» است. این واژه در عربی از کلمه «هو» و به‌معنی «او» اخذ شده است. بنابراین، هویت هر پدیده‌ای، بیانگر هیئت و ماهیت وجودی ذات آن است» (الطایبی، ۱۳۷۸: ۳۴). موفی «هویت را محصول فرآیندی از چندرگه‌شدن، سیال شدن و بسیارگشتن می‌داند» (قاسمی، ۱۳۸۳: ۲۳). هرچند در تعریف هویت «یکی از متغیرهایی که لازمه اساسی آن است، «غیر» (other) می‌باشد» (قربانی، ۱۳۸۳: ۳). برخی از مترادف‌هایی که برای واژه استفاده می‌شوند عبارت‌اند از «این‌همانی»، «همانندی»، «انطباق»، «ماهیت»، «شخصیت» و «گوهر» یا «ذات» (شعاری‌نژاد، ۱۳۷۵: ۱۹؛ بریجانیان، ۱۳۷۱: ۲۸۳). واژه هویت در یک معنا به ویژگی یکتایی و فردیت هر فرد و در معنای دیگر به ویژگی همسانی که در آن اشخاص می‌توانند به یکدیگر پیوسته باشند دلالت دارد. فروم در تعریف انسان می‌گوید: «انسان حیوانی است که می‌تواند "من" بگوید و به‌عنوان یک شخصیت متمایز از وجود خود آگاه باشد. «انسان که از طبیعت جداگشته و خرد و تفکر به وی ارزانی شده احتیاج به درک و



شناخت خود و گفتن "من، من هستم"، دارد... نیاز به پیوند، ریشه‌داشتن و اعتلا از لحاظ ابراز هویت آن چنان حیاتی است که اگر انسان نتواند این نیاز را به طریقی تأمین کند سلامت روحی هم نخواهد داشت» (فروم، ۱۳۹۴: ۸۵). چنین می‌شود که «انسان در اثر تسلط ماشین به موجودی بی‌ارزش تبدیل می‌شود و "هویت انسانی" خود را فراموش می‌کند» (ستوده، ۱۳۸۲: ۲۴۸).

۶. عدم اعتمادبه‌نفس به‌معنی نادیده‌گرفتن حقوق فردی، ابراز نکردن افکار، عقاید و احساسات خود با حالتی حاکی از عذرخواهی، بی‌اعتمادی و فروتنی است که دیگران می‌توانند به راحتی از آن بگذرند. عدم قاطعیت و خودباوری اغلب پیامی بدین شکل دارد: «من مهم نیستم؛ خواسته دیگران مهم‌تر است» (نینان و درایدن، ۱۳۸۵: ۱۶۷).

۷. فروم این ویژگی منش انسان را در «بخش آزادی و مقوله اسارت نفس و ازدست‌دادن استقلال توسط پدیده هم‌رنگی با افکار عمومی و تسلط زندگی ماشینی بر فرد» (فروم، ۱۳۷۰: ۸۷) بررسی کرده است.

۸. برای توضیحات بیشتر درباره جایگاه امید در اشعار بهبهانی ر.ک: «بررسی مفهوم امید در شعر سیمین بهبهانی با تکیه بر نظریات اریک فروم». (قنبرعلی باغنی، ۱۳۹۶: ۶۸-۹۴).

۹. برای اطلاعات بیشتر درباره ماهیت عشق و انواع معشوق در اشعار سیمین بهبهانی به مقاله «تفسیر کاربردی گونه‌های مختلف معشوق در اشعار سیمین بهبهانی با تکیه بر نظریات اریک فروم» (قنبرعلی باغنی و اوجاق‌علیزاده: ۱۳۹۶ الف: ۲۷۳-۳۱۰) و همچنین مقاله «تحلیل ماهیت عشق در اشعار سیمین بهبهانی با تکیه بر نظریات اریک فروم» (قنبرعلی باغنی و اوجاق‌علیزاده، ۱۳۹۶ ج: ۱۱۱-۱۳۱) رجوع شود.

۱۰. عنوان نیمای غزل را اولین بار حق‌شناس برای سیمین انتخاب کرد. حق‌شناس درباره ارزش کار سیمین در حوزه غزل فارسی معتقد است: «سیمین بهبهانی، بی‌گمان، نخستین یا تنها شاعری نیست که در راه ایجاد تحولی تازه در غزل قدم کامل برداشته است. کسانی دیگر نیز حتی سال‌ها پیش از او و از روزگار ادیب‌الممالک، و بعدها در دوره بهار و عارف و عشقی، در این کار کوشیده‌اند. اما سیمین، بی‌تردید، اولین کسی است که در این باره توفیق شایان نصیبش شده است. کار سیمین در حوزه غزل، درست هم‌سنخ کار نیما در عرصه شعر فارسی است. نیما با بدعت‌گذاری در اوزان عروضی، به آشنایی‌زدایی از کل شعر پارسی رسید؛ و سیمین با بدعت‌گذاری در اوزان غزل به آشنایی‌زدایی از غزل ره برد؛ یعنی آن قالب را از نظام بسته ادب پارسی بازگرفته و به نظام باز ادبیات نیمایی هدیه کرده است» (حق‌شناس، ۱۳۶۱: ۱۶۳-۱۶۴).

۱۱. برای اطلاعات بیشتر درباره دین ر.ک: مقاله «تحلیل روان‌کاوی دین در اشعار سیمین بهبهانی با تکیه بر نظریه اریک فروم»، ۱۳۹۸: ۶۵-۸۶.

## منابع

- قرآن کریم (۱۳۶۶) ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای. خطاط محمدخالقی زنجانی. تهران: بنیاد نشر قرآن.  
 آرون، ریمون (۱۳۷۶) *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*. ترجمه باقر پرهام. تهران: انقلاب اسلامی.  
 ابن حزم (۱۴۰۵/۱۹۸۵) *الفصل فی الملل و الاہواء و النحل*. محمدابراهیم نصر و عبدالرحمان عمیره. بیروت.  
 الطایبی، علی (۱۳۸۲) *بحران هویت قوی در ایران*. تهران: شادگان.

بريجانيان، ماری (۱۳۷۱) فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

بهبهانی، سیمین (۱۳۹۴) مجموعه اشعار. تهران: نگاه.

حسن‌لی، کاووس (۱۳۸۵) «بررسی عناصر زندگی معاصر در شعر سیمین بهبهانی». مریم حیدری. مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز (ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی) دوره ۲۵، شماره ۳: ۱۰۰-۸۵.

حق‌شناس، علی محمد (۱۳۶۱) نقد آگاه (بررسی آرای سیمین). تهران: آگاه.

ستوده، هدایت‌الله (۱۳۸۲) روان‌شناسی اجتماعی. چاپ هفتم. تهران: آوای نور.

شعاری‌نژاد، علی اکبر (۱۳۷۵) فرهنگ علوم و فناوری. تهران: امیرکبیر.

فروم، اریک (۱۳۶۶) گریز از آزادی. ترجمه عزت‌الله فولادوند. چاپ چهارم. تهران: مروارید.

فروم، اریک (۱۳۷۰) انسان برای خویشتن. ترجمه اکبر تبریزی. چاپ سوم. تهران: کتابخانه بهجت.

فروم، اریک (۱۳۸۰) انقلاب امید در ریشه‌های عوامل غیراومانستی جامعه صنعتی. ترجمه حمید روشنگر. تهران: مروارید.

فروم، اریک (۱۳۸۸الف) داشتن یا بودن. ترجمه اکبر تبریزی. چاپ دهم. تهران: فیروزه.

فروم، اریک (۱۳۸۸ب) هنر عشق‌ورزیدن. ترجمه سمیه سادات آل‌حسینی. تهران: جاجرمی.

فروم، اریک (۱۳۹۴) جامعه سالم. ترجمه اکبر تبریزی. چاپ هفتم. تهران: بهجت.

قاسمی، وحید و بدری برندگی (۱۳۹۰) «بررسی جامعه‌شناختی شخصیت قدرت‌طلب (مطالعه موردی: شهر اصفهان)». جامعه‌شناسی کاربردی. سال بیست‌ودوم. شماره پیاپی ۴۳. شماره ۳: ۲۳-۴۰.

قاسمی، محمدعلی (۱۳۸۳) «هویت در فضای پست‌مدرن (بررسی آرای چنتال موفی در باب هویت)». مطالعات راهبردی. سال هفتم. شماره ۲: ۲۵۵-۲۷۴.

قربانی، قدرت‌الله (۱۳۸۳) «هویت ملی از دیدگاه استاد مطهری». مطالعات ملی. سال پنجم. شماره ۲: ۸۶-۶۳. قنبرعلی باغنی، زهرا و شهین اوجاق‌علیزاده (۱۳۹۶الف) «تفسیر کاربردی گونه‌های مختلف معشوق در اشعار سیمین بهبهانی با تکیه بر نظریات اریک فروم». تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی. دوره نهم. شماره ۳۲: ۲۷۳-۳۱۰.

قنبرعلی باغنی، زهرا و شهین اوجاق‌علیزاده (۱۳۹۶ب) «بررسی مفهوم امید در اشعار سیمین بهبهانی با تکیه بر دیدگاه اریک فروم». زبان و ادب فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج. سال نهم. شماره ۳۲: ۶۸-۹۴.

قنبرعلی باغنی، زهرا و شهین اوجاق‌علیزاده (۱۳۹۶ج) «ماهیت عشق در اشعار سیمین بهبهانی با تکیه بر دیدگاه اریک فروم». اضاءات نقدیه. سال هفتم. شماره ۲۶: ۱۱۱-۱۳۱.

کورکیل بریگس، دورتی (۱۳۷۲) خودباوری. ترجمه عباس چینی. تهران: البرز.

میثمی، علی‌رضا (۱۳۴۲) «سادسیسم و مازوشیسم». حقوق امروز. شماره ۳ و ۴: ۷۲.

نسفی، عزالدین (۱۳۵۹) کشف الحقایق. شرح احمد مهدوی دامغانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

نینان، میکائیل و ویندا درایدن (۱۳۸۵) *اندیشه‌های زندگی‌ساز*. ترجمه ناصر عظیمی و طلا میرهادی‌زاده. چاپ دوم. تهران: فرهنگ تارا.

### Persian References in English

- The Holy Quran (1987) Trans by Mehdi Elāhi Ghomshei. Calligrapher Mohammad Khāleghi Zanjāni. Tehrān: Quran Publishing Foundation Publications.
- Aron, Raymond (1997) *The Basic Stages of Thought in Sociology*. Trans by Baqir Parhām. Tehrān: Islamic Revolution.
- Ibn Hazm (1985/1405) *The chapter in the nation and the air and the solution*. Mohammad Ibrāhim Nasr and Abdul Rahmān Amira. Beirut.
- Al-Taie, Ali (2003) *Strong identity crisis in Iran*. Tehrān: Shadegān.
- Brijanian, Marie (1992) *Dictionary of Philosophy and Social Sciences Terms*. Tehran: Institute of Cultural Studies and Research.
- Behbahāni, Simin (2015) *Collection of poems*. Tehrān: Negāh.
- Hassanli, Kāvous (2006) "Study of the elements of contemporary life in the poetry of Simin Behbahāni". Maryam Heydari. *Journal of Social Sciences and Humanities*, Shiraz University (Special Issue of Persian Language and Literature) Volume 25. Number 3: 85-100.
- Haghsheṇās, Ali Mohammad (1982) *Aware Criticism* (review of Simin's views). Tehrān: Agāh.
- Sotoudeh, Hedāyat-Allāh (2003) *Social Psychology*. Seven<sup>th</sup> ed. Tehrān: Āvāye Nour.
- Shoāri Nejād, Ali Akbar (1996) *Culture of Science and Technology*. Tehrān: Amirkabir.
- Fromm, Erich (1987) *Escape from Freedom*. Trans by Ezzat-Allāh Foolādvand. 4<sup>th</sup> ed. Tehrān: Morvārid.
- Fromm, Erich (1991) *Man for himself*. Trans by Akbar Tabrizi. 3<sup>rd</sup> ed. Tehrān: Behjat Library.
- Fromm, Erich (2001) *The Revolution of Hope at the Roots of the Non-Humanist Factors of Industrial Society*. Trans by Hamid Roshangar. Tehrān: Morvārid.
- Fromm, Erich (2009 A) *To have or to be*. Trans by Akbar Tabrizi. The 10<sup>th</sup> ed. Tehrān: Firoozeh.
- Fromm, Erich (2009 b) *The Art of Making Love*. Trans by Somayeh Sādāt Al-Hosseini. Tehrān: Jājarmi.
- Fromm, Erich (2015) *Healthy Society*. Trans by Akbar Tabrizi. 7<sup>th</sup> ed. Tehrān: Behjat.

- Ghāsemi, Vahid and Badri Barandaghi (2011) "Sociological study of power-seeking personality (Case study: Isfahan city)". *Applied Sociology*. Twenty-second year. Number 3: 23-40.
- Ghāsemi, Mohammad Ali (2004) "Identity in the Postmodern Space (A Study of Chantal Moffy's Opinions on Identity)". *Strategic Studies*. Seventh year. No. 2: 255-274.
- Ghorbāni, Qudrat-Allāh (2004) "National identity from the perspective of Master Motahhari". *National Studies*. 5<sup>th</sup> year. No. 2: 86-63.
- Ghanbar Ali Bāghāni, Zahra and Shahin Ojāgha Alizādeh (Summer 2017) "Practical interpretation of different types of beloved in the poems of Simin Behbahani based on the theories of Eric Fromm". *Interpretation and analysis of Persian language and literature texts*. 9<sup>th</sup> period. No. 32: 273-310.
- Ghanbar Ali Bāghāni, Zahra and Shahin Ojāgh Alizādeh (Fall 2017) "Study of the concept of hope in Simin Behbahani's poems based on Eric Fromm's point of view". *Persian Language and Literature Islamic Azad University, Sanandaj Branch*. 9<sup>th</sup> year. No. 32: 68-94.
- Ghanbar Ali Bāghāni, Zahra and Shahin Ojāgh Alizādeh (Summer 2017) "The Nature of Love in Simin Behbahani's Poems Based on Eric Fromm's Perspective". *Cash Additions*. 7<sup>th</sup> year. No. 26: 111-131.
- Corkill Briggs, Dorty (1993) *Self-confidence*. Trans by Abbās Chini. Tehrān: Alborz.
- Meysamy, Ali Rezā (1963) "Sadism and Masochism". *Today's salary*. No. 3 and 4. Page 72.
- Nassafī, Izz al-Din (1980) *Kashf al-Haghāyegh*. Description of Ahmad Mahdavi Dāmghani. Tehran: Book Translation and Publishing Company.
- Ninan, Mikael and Vinda Dryden (2006) *Life-giving ideas*. Trans by Nāser Azimi and Talā Mirhādizadeh. 2<sup>nd</sup> ed. Tehrān: Farhang-e Tārā.